

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# تحریر الوسيله

کتاب الوکاله – کتاب الاقرار – کتاب الشهادات – کتاب الايمان – کتاب القضاء

و کتاب الحدود

ویژه دانشجویان رشته حقوق ، الهيئات و معارف اسلامی و داوطلبان آزمونهای ورودی

وکالت مرکز وکلای قوه قضائیه

و

وکالت کانون وکلای دادگستری

مؤلف: صدیقه گلستان رو



## تحریر الوسيله – صدیقه گلستان رو

نظارت: ..... مهندس شهرام کرمی و مهندس علی اکبر نکوفر  
صفحه آرا: ..... راضیه درستی مطلق  
طرح جلد: ..... مریم مظفری

آدرس: شیراز چهارراه پارامونت ابتدای خیابان قصردشت کوچه ۱  
تلفن: ۰۷۱-۳۲۳۵۳۰۱۶ / ۰۷۱-۳۲۳۵۹۹۰۲

حضور در کلاس‌های موسسه فاضل بدلیل حل مسائل متنوع، ارتباط زنده و دو طرفه بین دانشجو و استاد، قرار گرفتن در جو کنکور، ایجاد انگیزه رقابت، رفع اشکالات دانشجو و آزمون‌های کلاسی که ضمن آن از میزان آمادگی خود مطلع می‌شوید انتخابی است که نمی‌توان آنرا با مطالعه یک یا چند کتاب مقایسه کرد.

**شرکت در کنکورهای هماهنگ کشوری موسسه فاضل به شما این امکان را می‌دهد که جایگاه واقعی خود را در رتبه بندی کشوری بیابید چرا که علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد.**

## سخن مولف:

آنچه در مطالعه متون فقه اهمیت دارد، دست یابی به ترجمه واژه به واژه و در همان حال بیان کننده دقیق مفاهیم است، از آنجا که نقش درس متون فقه در آزمون وکلای قوه قضائیه بسیار مهم است در این کتاب تلاش شده با توجه و مراجعه به منابعی که کتاب «تحریرالوسیله» را شرح نموده اند، ترجمه ای قابل درک از این کتاب ارائه شود و در کنار آن برای هر مسئله پرسش های چهارگزینه ای مطرح شود تا مطلب به طور کامل تفهیم شود. با امید به اینکه مطالعه این کتاب کمک مؤثری در راه پیروزی داوطلبین در این آزمون نماید.

صدیقه گلستان رو

تقدیم به

همه آنهایی که در راه استقرار عدالت راستین گام بر می دارند...





## فهرست مطالب

عنوان..... صفحه

- فصل اول: تحرير الوسيلة؛ كتاب الوكالة..... ١
- فصل دوم: القول في اليمين..... ٣٧
- فصل سوم: كتاب الإقرار..... ٥٤
- فصل چهارم: كتاب الشهادات..... ٧٨
- فصل پنجم: كتاب القضاء..... ١٠٩
- فصل ششم: كتاب الحدود..... ٢٠٦



## فصل اول: تحریر الوسیله؛ کتاب الوکاله

### اول: کتاب الوکاله

و هی تفویض امر الی الغیر ليعمل له حال حیاته، أو إرجاع تمشیه امر من الأمور الیه له حالها، و هی عقد یحتاج الی ایجاب بکل ما دل علی هذا المقصود، کقوله وکلک أو أنت وکیلی فی کذا أو فوضته الیک و نحوها، بل الظاهر کفایه قوله: بع داری قاصدا به التفویض المذکور فیه، و قبول بکل ما دل علی الرضا به، بل الظاهر أنه یکفی فیه فعل ما و کل فیه بعد الإیجاب، بل الأقوی وقوعها بالمعاطاه بأن سلم الیه متاعا لیبیعه فتسلمه لذلك،

بل لا یبعد تحققها بالکتابه من طرف الموکل و الرضا بما فیهما من طرف الوکیل و إن تأخر وصولها الیه مده، فلا یتعتبر فیهما الموالاه بین ایجابها و قبولها، و بالجملة یتسع الأمر فیهما بما لا یتسع فی غیرها، حتی أنه لو قال الوکیل: «أنا وکیلک فی بیع دارک» مستفهما فقال: «نعم» صح و تم و إن لم نکتف بمثله فی سائر العقود.

«وکالت» سپردن کاری به دیگری است تا آن را در حال حیاتش، برایش انجام دهد؛ یا راه انداختن امری از امور را برای او در حال حیاتش، به او ارجاع دهد. و وکالت عقدی است که به ایجاب احتیاج دارد به هر لفظی که دلالت بر این مقصود نماید مانند قول او «وکالت دادم به تو» یا «تو وکیل منی در این ...» یا «به تو واگذار کردم فروش آن را» و مانند اینها. بلکه ظاهر آن است سخن او: «خانه‌ام را بفروش» در حالی که قصدش این باشد که به او امر فروش خانه سپرده شود برای ایجاب عقد کفایت کند و به قبول احتیاج دارد با هر چیزی که دلالت بر رضایت به آن بنماید، بلکه ظاهر آن است که انجام دادن آنچه که به او وکالت داده شده، بعد از ایجاب، برای قبول، کفایت می‌کند؛ بلکه اقوی آن است که وکالت با معاطات واقع می‌شود، به این صورت که کالایی را برای فروش به او بدهد و او به خاطر آن، آن را تحویل بگیرد.

بلکه بعید نیست که وکالت تحقق پیدا کند با نوشتن از طرف موکل و رضایت به آنچه در آن هست از طرف وکیل اگر چه وصول آن نوشته مدتی به تأخیر بیفتد؛ پس موالات بین ایجاب و قبول آن معتبر نیست. خلاصه، امر در وکالت توسعه دارد به حدی که در غیر وکالت نیست، حتی اینکه اگر وکیل به طور استفهام و پرسشی بگوید: «آیا در فروش خانه‌ات من وکیل تو هستم؟» پس جواب بگوید: «بلی» صحیح است اگر چه مثل آن را در سایر عقود کافی ندانیم.

۱. آیا وکالت به صورت معاطات محقق محقق می شود؟ مشاوران

- الف) وکالت معاطاتی نافذ نیست. (ب) اقوی صحت وکالت معاطاتی است.  
ج) وکالت معاطاتی واقع نمی شود. (د) احتیاط در ترک چنین وکالتی است.  
گزینه ب درست است.

۲. "..... فیها الموالاة بین ایجابها و قبولها" این عبارت درباره عقد وکالت با کدام گزینه کامل

می شود؟

- الف) یُعْتَبَرُ (ب) یَبْطُلُ (ج) یَصْبُ (د) لا یُعْتَبَرُ  
گزینه د درست است.

۳. کدام گزینه صحیح است؟

- الف) وکالت احتیاج به ایجاب به لفظی دارد که صریح در عقد وکالت باشد و بدون آن واقع نمی شود.  
ب) قبول وکالت باید لفظی باشد و انجام کار مورد وکالت به عنوان قبول کافی نیست.  
ج) تحقق عقد وکالت با کتابت و نگارش ایجاب از سوی موکل بعید نیست.  
د) اگر وکیل از موکل بپرسد که وکیل تو هستم و موکل تأیید کند برای انشای عقد کفایت نمی کند.  
گزینه ج درست است.

۴. در تعریف وکالت: هی تفویض الامر الی الغير لیعمل له ..... کدام یک عبارت را کامل می کند؟

- الف) حال حیاتِه (ب) بعد مَمَاتِه (ج) بعد ایجاب (د) مشروط بوفاتِه  
گزینه الف درست است.

۵. در وقوع وکالت کدامیک از گزینه های زیر صحیح است؟

- الف) توالی عرفی بین ایجاب و قبول کافی نیست. (ب) بین ایجاب و قبول موالات شرط نیست.  
ج) به صرف ایجاب وکالت محقق می شود. (د) موالات بین ایجاب و قبول شرط است.  
گزینه ب درست است.

۶. لو قال الوکیل: «أنا وکیلک فی بیع دارک» مُسْتَفْهِمًا، فقال: نعم. صح و تمّ کدام گزینه در این باره

صحیح است؟

- الف) اگر وکیل برای فهمیدن به موکل بگوید: من وکیل هستم و او قبول کند، صحیح است.  
ب) وکالت با هر ایجابی واقع نمی شود و باید صریح باشد.  
ج) اگر کسی به دیگری بگوید خانه ام را بفروش به قصد تفویض کار به او، وکالت محقق می شود.  
د) اگر وکیل بپرسد: من وکیل تو در فروش خانه ات هستم و موکل بگوید: بله. صحیح است.  
گزینه د درست است.

مسألة ١ يشترط فيها على الأحوط<sup>١</sup> التنجيز بمعنى عدم تعليق أصل الوكالة على شيء كقوله مثلاً إذا قدم زيد أو أهل هلال الشهر وكلتک في كذا، نعم لا بأس بتعليق متعلقها كقوله أنت وكيلی في أن تبع داری إذا قدم زيد أو وكلتک في شراء كذا في وقت كذا.

مسألة ١- احتیاطاً در وکالت تنجیز شرط است یعنی معلق نکردن اصل وکالت بر چیزی، مانند قول او مثلاً: «اگر زید آمد یا اگر هلال اول ماه دیده شد تو را در این کار وکیل می‌نمایم». ولی معلق کردن متعلق وکالت اشکالی ندارد. مانند این که بگوید: «تو وکیل منی در اینکه خانه‌ام را در صورتی که زید بیاید بفروشی» یا «وکالت دادم به تو در خریدن فلان چیز در وقت فلان موقع».

#### ٧. کدام گزینه در ایجاب عقد وکالت صحیح نیست؟

- الف) أنت وکیل فی أن تبع داری، إذا قدم زيد.  
ب) بع داری قاصداً به التفویض المذكور فيه  
ج) وکلتک فی شراء كذا في وقت كذا  
د) إذا أهل هلال الشهر وکلتک فی كذا
- گزینه د درست است.

#### ٨. با توجه به عبارت «و یصح تعليق التصرف مع ..... الوكالة» کدام گزینه صحیح است؟ مشاوران

- الف) بأن يقول: وكلتک في كذا و لا تتصرف آلاً بعد شهر.  
ب) بأن يقول: وكلتک في كذا، إن جاء زيداً.  
ج) بأن يقول: وكلتک في كذا، بقدوم المسافر.  
ج) بأن يقول: وكلتک في كذا، بطلوع الشمس.  
گزینه الف درست است.

#### ٩. يشترط فيها ..... در وکالت شرط است:

- الف) تعليق عقد  
ب) تنجيز عقد  
ج) تصريح در صیغه عقد  
د) تعليق عقد و متعلق عقد
- گزینه ب درست است.

<sup>١</sup> . علی الاحوط یعنی به احتیاط نزدیک تر است که این کار انجام شود.

### ۸۳. عین الجواب الصحیح فی الوکاله؟ (مشاوران ۹۹)

- (الف) لو اقرّ وکیل المدعی علیه بالحقّ للمدعی یقبل و تمت الخصومه، لكن تبطل الوکاله.  
(ب) لایجوز أن یوکلّ اثنین فصاعداً بالخصومه خلاف سائر الأمور. (مسئله ۲۹)  
(ج) یجوز للوکیل بالخصومه الصلح عن الحقّ أو الإبراء منه مطلقاً. (مسئله ۲۸)  
(د) لو افرّ وکیل المدعی أن البینه فسقه لم یقبل منه و بقیت الخصومه و ینعزل الوکیل.  
گزینه د درست است.

مسألة ۲۸ الوکیل بالخصومه لا یملک الصلح عن الحقّ أو الإبراء منه إلا أن یكون وکیلاً فی ذلك أيضاً بالخصوص.

مسألة ۲۸- کسی که وکیل در خصومت است اختیار صلح از حق یا ابراء از آن را ندارد مگر اینکه به خصوص در این هم وکیل باشد.

۸۴. الوکیل بالخصومه ..... الصلح من الحقّ أو الإبراء منه .... أن یكون وکیلاً فی ذلك أيضاً بالخصوص.  
کدام گزینه عبارت فوق را کامل می کند؟ مشاوران

- (الف) یملک ، إلا (ب) لایملک ، إلا (ج) یملک ، حتی (د) لا یملک ، حتی  
گزینه ب درست است.

مسألة ۲۹ یجوز أن یوکل اثنین فصاعداً بالخصومه کسائر الأمور فان لم یصرح باستقلال کل منهما و لم یکن لکلامه ظهور فیه لم یستقل بها أحدهما، بل یتشاوران و یتبصران و یعضد کل منهما صاحبه و یعینه علی ما فوض إلیهما.

مسألة ۲۹- جایز است که دو نفر و بیشتر را در خصومت، وکیل نماید مانند سایر امور؛ پس اگر به استقلال هر یک از آنها تصریح نکرده باشد و در کلام او ظهوری برای آن نباشد هیچ کدام آنها در عمل مستقل نیستند بلکه با هم مشاورت کرده و همدیگر را روشن و آگاه می نمایند و در آنچه که به آنها سپرده شده همدیگر را تقویت و کمک می نمایند.

۸۵. «یجوز أن یوکل اثنین فصاعداً بالخصومه کسائر الامور» این عبارت به کدام گزینه اشاره دارد؟ (مشاوران)

- (الف) هر فرد فقط می تواند دو نفر را وکیل خود نماید نه بیشتر.  
(ب) در خصومت و مرافعه فقط می توان دو نفر را وکیل خود نمود برخلاف سایر امور که محدودیتی ندارند.  
(ج) دو یا چند نفر می توانند به یک نفر وکالت دهند.  
(د) دو یا چند نفر می توانند وکالت امری را از فردی قبول نمایند.  
گزینه د درست است.

مسألة ۳۰ لو و كل رجل وكيلا بحضور الحاكم في خصوماته و استيفاء حقوقه مطلقا أو في خصومة شخصية ثم قدم الوكيل خصما لموكله و أقام الدعوى عليه يسمع الحاكم دعواه عليه، و كذا إذا ادعى عند الحاكم و كالتة في الدعوى و أقام البيئنة عنده عليها، و أما إذا ادعاها من دون بيئنة فان لم يحضر خصما عنده أو أحضر و لم يصدق في و كالتة لم يسمع دعواه و لو صدقه فيها فالظاهر أنه يسمع دعواه لكن لم تثبت بذلك و كالتة عن موكله بحيث تكون حجة عليه، فإذا قضت موازين القضاء بحقية المدعى يلزم المدعى عليه بالحق، و لو قضت بحقية المدعى عليه فالمدعى على حجة فإذا أنكر الوكالة تبقى دعواه على حالها، و للمدعى عليه أو وكيل المدعى إقامة البيئنة على ثبوت الوكالة، و مع ثبوتها بها تثبت حقيقة المدعى عليه في ماهية الدعوى.

مسألة ۳۰- اگر مردی در حضور حاکم، کسی را در خصومات و استیفای حقوقش به طور کلی یا در یک خصومت مشخصی وکیل نماید سپس وکیل خصمی را برای موکلش نزد حاکم ببرد و علیه او اقامه دعوی نماید، حاکم باید دعوی او را بشنود. و همچنین است اگر نزد حاکم ادعای وکالت در دعوی از او بنماید و نزد او اقامه بیئنه بر آن بکند. و اما اگر بدون بیئنه آن را ادعا نماید پس اگر خصم را نزد او حاضر نکند یا حاضر نماید ولی وکالت او را تصدیق نکنند، دعوای او شنیده نمی‌شود. و اگر خصم او را در دعوای وکالت تصدیق نماید ظاهرا دعوایش مسموع است لیکن وکالتش از موکل ثابت نمی‌شود به طوری که حجت بر او شود، پس اگر موازین قضاوت، به حق بودن مدعی حکم نماید حق بر مدعی علیه لازم می‌شود و اگر به حق بودن مدعی علیه حکم کند پس مدعی بر حجتش باقی است بنابراین، اگر وکالت را منکر شود دعوای او به حالش باقی می‌ماند و برای مدعی علیه یا وکیل مدعی است که بر ثبوت وکالت، اقامه بیئنه نماید و با ثبوت آن به بیئنه، حق بودن مدعی علیه در ماهیت دعوی ثابت می‌شود.

#### ۸۶. اثبات وکالت با کدام یک در محکمه پذیرفته نیست؟

الف) معرفی توسط موکل نزد حاکم.

ب) وکیل با بیئنه وکالت را ثابت کند.

ج) خصم حاضر شود و وکیل را تصدیق کند و بیئنه بیاورد.

د) یمین

گزینه د درست است.

۸۷. اگر وکیل با ادعای وکالت از مدعی در دادگاه حاضر شده و خصم او را تصدیق کند و حکم به حقانیت مدعی علیه داده شود،

الف) مدعی باید حکم را اطاعت کند و حق انکار وکالت را ندارد.

ب) مدعی بر حجیتش باقی است و وکالت را انکار کند، دعوا باقی می‌ماند.

ج) مدعی علیه یا وکیل مدعی نمی‌توانند بر وکالت وکیل، بیئنه بیاورند.

د) وکیل باید خسارت هر دو را بدهد.

گزینه ب درست است.

مسألة ٣١ لو وكله في الدعوى و تثبت حقه على خصمه لم يكن له بعد الإثبات قبض الحق، فللمحكوم عليه أن يمتنع عن تسليم ما ثبت عليه إلى الوكيل.

مسألة ٣١- اگر او را در دعوی و ثابت کردن حقی بر خصم (طرف دعوا) وکیل نماید، بعد از اثبات آن، حق قبض حق را ندارد، پس محکوم علیه حق دارد از تسلیم آنچه که بر او حکم شده، به وکیل خودداری کند.

٨٨. آیا وکیل پس از اثبات حق در دعاوی، حق قبض دارد؟

الف) قبض، وکالت جداگانه لازم ندارد.

ب) حق قبض دارد و محکوم علیه موظف است آن را به وکیل تحویل دهد .

ج) حق قبض برای وکیل وجود ندارد مگر این که وکیل در این مورد هم وکالت داشته باشد.

د) با اجازه محکوم علیه اشکال ندارد.

گزینه ج درست است.

٨٩. " لو وکَّله في الدعوى و تثبت حقه على خصمه لم يكن له بعد الاثبات قبض الحق فللمحكوم عليه أن يمتنع من تسليم ما ثبت عليه الى الوكيل " کدام گزینه صحیح است؟ (مشاوران)

الف) وکیل در دعوی حق اخذ محکوم به را نیز دارد، مگر موکل او را منع کرده باشد

ب) وکیل در دعوی حق اخذ محکوم به را ندارد.

ج) در صورتی که محکوم علیه منع شده باشد از تسلیم محکوم به، وکیل حق اخذ آن را ندارد.

د) در صورتی که احراز شود که وکیل حق اخذ محکوم به را دارد محکوم علیه می تواند از تسلیم محکوم به به او امتناع کند.

گزینه ب درست است.

مسألة ٣٢ لو و كله في استيفاء حق له على غيره فجدده من عليه الحق لم يكن للوكيل مخاصمته و مرافعته و تثبت الحق عليه ما لم يكن وكيلا في الخصومة.

مسألة ٣٢- اگر او را در استیفای حقی که او بر دیگری دارد وکیل نماید، پس کسی که حق بر عهده اش است او را انکار کند، وکیل حق ندارد که با او مخاصمه و مرافعه کند و اثبات حق بر علیه او بنماید مادامی که در خصومت، وکیل نباشد.

٩٠. اگر شخصی وکیل در استیفای حقی شود و طرف مقابل، حق را انکار کند:

الف) وکیل حق مخاصمه و مرافعه دارد.

ب) وکیل حق مخاصمه ندارد مگر این که وکیل در خصومت باشد.

ج) وکیل هیچ گاه حق مخاصمه و مرافعه ندارد

د) وکیل حق شکایت دارد.

گزینه ب درست است.



۹۱. أكمل الجمل التاليه بالأجويه الصحيحه؟ (وكالت ۹۹)

« لو وكله في استيفاء حق له على غيره فجحده من عليه الحق ..... مخاصمته و مرافعته و تثبیت الحق عليه ..... في الخصومه ».

الف) للوكيل - ما لم يكن وكيلا

ب) لم يكن للوكيل - إن يكن وكيلا

ج) لم يكن للوكيل - ما لم يكن وكيلا

د) لم يكن للوكيل - و إن لم يكن وكيلا

گزینه ج درست است. زیرا ترجمه عبارت این است که؛ اگر او را در استیفای حقی که او بر دیگری دارد وکیل نماید، پس کسی که حق بر عهده اش است او را انکار کند، وکیل حق ندارد که با او مخاصمه و مرافعه کند و اثبات حق بر علیه او بنماید مادامی که در خصومت، وکیل نباشد.

۹۲. با توجه به عبارت " لو وكله في حق له على غيره فأنكر من عليه الحق لم يكن للوكيل مخاصمة و تثبیت الحق عليه ما لم يكن وكيلاً في الخصومه " کدام گزینه صحیح است؟ مشاوران

الف) وکیل در مطالبه طلب، برای طرح دعوا در صورتی صلاحیت دارد که وکالت در مرافعه نیز داشته باشد.

ب) وکیل در استیفاء حق، حق توکیل نیز دارد.

ج) اگر فردی به دیگری وکالت در اخذ طلب بدهد، در صورت انکار بدهکار، وکیل حق طرح دعوا دارد.

د) در صورتی که بین وکیل و بدهکار خصومتی باشد استیفاء حق از سوی وکیل جایز نیست.

گزینه الف درست است.

مسألة ۳۳ يجوز التوكيل بجعل و غيره، و انما يستحق الجعل في الأول بتسليم العمل الموكل فيه، فلو وكله في البيع أو الشراء و جعل له جعلاً فله المطالبة به بمجرد إتمام المعاملة و إن لم يتسلم الموكل الثمن أو المثمن و كذا لو و كله في المرافعة و تثبیت الحق استحققه بمجرد إثباته و إن لم يتسلمه الموكل.

مسألة ۳۳- توکیل به جُعل و بغیر آن، جایز است و وقتی در وهله اول مستحق جُعل می‌شود که عمل مورد وکالت را تحویل دهد، پس اگر او را در فروش یا خرید وکیل نماید و برایش جعلی قرار دهد، وکیل حق دارد به مجرد تمام کردن معامله، آن را طلب نماید اگر چه موکل، ثمن یا مثمن را تحویل نگرفته باشد. و همچنین اگر او را در مرافعه و تثبیت حق وکیل نماید، به مجرد اثبات آن، مستحق جعل می‌شود اگر چه موکل آن حق را نگرفته باشد.

۹۳. اگر عقد وکالت در برابر جُعل واقع شود:

الف) وکیل در بیع به مجرد اتمام معامله، حق مطالبه دارد.

ب) وکیل پس از قبض و اقباض در وکالت بیع، حق مطالبه دارد.

ج) وکیل در مرافعه پس از اثبات حق و دریافت حق می تواند مطالبه کند.

د) وکیل حق شکایت دارد.

گزینه الف درست است.

۹۴. با توجه به عبارت " يجوز التوكيل بجعل و غيره و انما يستحق الجعل في الاول بتسليم العمل الموكل فيه " کدام گزینه صحیح است؟ مشاوران

الف) وکیل فقط پس از انجام موضوع وکالت حق درخواست حق الوکاله را دارد.  
ب) در دعوی جعل سند و غیر آن می توان وکیل گرفت.  
ج) در دعوی جعل سند، وکیل حق توکیل دیگری را دارد.  
د) وکیل در فروش، زمانی مستحق اجرت است که ثمن و مبیع تسلیم فروشنده و خریدار شده باشد.  
گزینه الف درست است.

مسألة ۳۴ لو وكله في قبض دينه من شخص فمات قبل الأداء لم يكن له مطالبه وارثه إلا أن تشملها الوكالة.

مسألة ۳۴- اگر او را در گرفتن طلبش از شخص وکیل نماید پس قبل از ادای آن بمیرد حق ندارد از ورثه او مطالبه نماید، مگر اینکه وکالت شامل آن باشد.

۹۵. اگر بدهکار فوت کند، تکلیف وکیل برای استیفای دین از سوی طلبکار چیست؟ مشاوران

الف) می تواند علیه ورثه طرح دعوا کند.

ب) وکالت باطل می شود.

ج) نمی تواند به ورثه رجوع کند مگر با وکالت و یا اذن قبلی از سوی موکل در این باره.

د) وکالت منفسخ می شود.

گزینه ج درست است.

۹۶. در عبارت " لو وكله في قبض دينه من شخص فمات قبل الأداء، لم يكن له مطالبه وارثه " منظور از

موت، موت چه کسی است؟ مشاوران

الف) وکیل      ب) موکل      ج) مدیون      د) وارث موکل

گزینه ج درست است.

مسألة ۳۵ لو وكله في استيفاء دينه من زيد فجاء إليه للمطالبة فقال زيد: خذ هذه الدراهم و اقض بها دين فلان - أي موكله - فأخذها صار وکیل زيد في قضاء دينه، و كانت الدراهم باقية على ملك زيد ما لم يقبضها صاحب الدين، و للوكيل أن يقبض نفسه بعد أخذه من المديون بعنوان الوكالة عن الدائن في الاستيفاء إلا أن يكون توکیل المديون بنحو لا يشمل قبض الوکیل، فلزيد استردادها ما دامت في يد الوکیل و لم يتحقق القبض من الدائن بنحو مما ذكر، و لو تلفت عنده بقى الدين بحاله، و لو قال: خذها عن الدين الذي تطالبني به فلان فأخذها كان قابضا للموكل و برأت ذمة زيد، و ليس له الاسترداد.

۲۹- عین الصحيح: (مشاوران ۹۹)

- الف) لو علق اليمين على مشيه الله تعالى لا تنعقد إن كان المقصود التعليق على مشيته تعالى.  
ب) تنعقد يمين الزوجه مع منع الزوج.  
ج) تنعقد اليمين بالبرائه من دين او من الأئمه عليهم السلام.  
د) تنعقد اليمين على المقدور و إن كان مقدورا ثم طراً عليه العجز لانتحل اليمين.  
گزینه الف درست است.

مسألة ۸: يعتبر في الحالف البلوغ و العقل و الاختيار و القصد و انتفاء الحجر في متعلقه، فلا تنعقد يمين الصغير و المجنون مطبقاً أو أدواراً حال دوره و لا المكره و لا السكران، بل و لا الغضبان في شدة الغضب السالب للقصد و لا المحجور عليه فيما حجر عليه.

مسألة ۸- در شخص قسم خورنده بلوغ و عقل و اختیار و قصد و منتفی بودن حجر در متعلق آن شرط است؛ پس قسم بچه و دیوانه- همیشگی یا ادواری- در حال دیوانگی، و مجبور و بی هوش بلکه شخص غضبناک که غضبش شدید باشد به طوری که قصد را از او سلب نماید و محجور علیه در مورد چیزهایی که بر او حجر شده است منعقد نمی شود.

۳۰. لا تنعقد اليمين .....

- الف) بالغ، عاقل، مختار، قاصد، غیر محجور فی متعلق حجر.  
ب) صغیر، مجنون مطبقاً أو أدواراً حال دوره و مکره و سکران و غضبان فی شده الغضب السالب للقصد.  
ج) المحجور عليه فيما لا حجر عليه.  
د) غضبان فی شده الغضب غیر سالب للمقصد.  
گزینه ب درست است.

مسأله ۹: لا تنعقد یمین الولد مع منع الوالد و لا یمین الزوجه مع منع الزوج إلا أن یکون المحلوف علیه فعل واجب أو ترک حرام و کان المنع متوجهاً إلیه، و أما إذا کان متوجهاً الی الحلف فلا یبعد عدم انعقاده، و لو حلفا فی غیر ذلك کان للأب أو الزوج حل الیمین و ارتفع أثرها، فلا حنث و لا کفاره علیه، و هل یشترط إذنهما و رضاهما فی انعقاد یمینهما حتی أنه لو لم یطعاً علی حلفهما أو لم یحلا مع علمهما لم تنعقد أصلاً أو لا بل کان منعهما مانعاً عن انعقادها و حلها رافعاً لاستمرارها فتصح و تنعقد فی الصورتین المزبورتین؟ قولان، أولهما لا یخلو من رجحان، فحینئذ لا یبعد عدم الانعقاد بدون إذنهما حتی فی فعل واجب أو ترک حرام، لکن لا یتراک الاحتیاط خصوصاً فیهما.

مسأله ۹- قسم فرزند با منع پدر از سوگند و قسم زوجه با منع شوهر از سوگند، منعقد نمی‌شود، مگر اینکه محلوف علیه فعل واجب یا ترک حرام باشد و جلوگیری و منع متوجه محلوف علیه باشد. و اما اگر به قسم متوجه باشد (او را از سوگند خوردن منع کرده باشد) بعید نیست که منعقد نباشد و اگر در غیر آن (غیر واجب و حرام) قسم بخورند، پدر یا همسر حق دارند که یمین را حل نموده (نقض نمایند) و اثر آن را از بین ببرند، پس حرمت مخالفت و کفاره‌ای بر آن نیست. و آیا اذن و رضایت پدر و زوج در انعقاد قسم فرزند و زوجه شرط است که اگر بر قسم خوردن آنها هم مطلع نباشند یا در صورتی که آن را بدانند ولی حلّ یعنی نقض نمایند؛ اصلاً منعقد نمی‌شود یا اینکه اذن آنها شرط نباشد بلکه منع آنها مانع انعقاد قسم و حلّ آنها رافع استمرار آن می‌باشد پس صحیح و منعقد می‌شود در دو صورت مذکور؟ دو قول است که اولی آنها خالی از رجحان نیست؛ پس در این صورت بعید نیست که بدون اذن آنها، منعقد نشود حتی اگر قسم در فعل واجب یا ترک حرام باشد. لیکن احتیاط خصوصاً در این دو مورد ترک نشود.

### ۳۱. لا یمینُ الزوجه مع منع الزوج إلا أن یکون المحلوف علیه فعل واجب أو ترک حرام و کان المنع متوجهاً الیه

الف) سوگند زوجه بدون اذن زوج مطلقاً منعقد نمی‌شود.  
ب) سوگند زوجه منعقد می‌شود و اذن زوج لازم نیست.  
ج) سوگند زوجه منعقد نمی‌شود اما اگر از قسم به فعل واجب منع شده باشد منعقد می‌شود.  
د) سوگند زوجه در صورت منع زوج منعقد نمی‌شود مگر اینکه منع متوجه محلوف علیه باشد و فعل واجب یا ترک حرام باشد.  
گزینه د درست است.

### ۳۲. کدام گزینه درباره قسم صحیح است؟

الف) بدون اذن پدر یا زوج قسم فرزند یا زوجه بعید نیست که منعقد شود.  
ب) اگر قسم مورد نهی باشد، سوگند زوجه مطلقاً منعقد نمی‌شود.  
ج) پدر و زوج نمی‌توانند قسم زوجه یا فرزند را منحل کنند و حنث قسم رخ می‌دهد.  
د) اگر پدر یا زوجه از قسم منع کنند و قسم منعقد نشود کفاره لازم است.  
گزینه ب درست است.

مسأله ۱۰: لا إشكال فی انعقاد اليمين لو تعلقت بفعل واجب أو مستحب أو بترك حرام أو مكروه و فی عدم انعقادها لو تعلقت بفعل حرام أو مكروه أو بترك واجب أو مستحب، و أما المباح المتساوی الطرفين فی نظر الشرع فان ترجح فعله علی تركه بحسب المنافع و الأغراض العقلاییة الدنیویة أو العكس فلا إشكال فی انعقادها إذا تعلقت بطرفه الراجح، و عدم انعقادها لو تعلقت بطرفه المرجوح، و لو ساوی طرفاه بحسب الدنیا أيضا فهل تنعقد إن تعلقت به فعلا أو تركا؟ قولان. أشهرهما و أحوطهما أولهما، بل لا یخلو من قوة.

مسأله ۱۰- در انعقاد قسم اگر به فعل واجب یا مستحب یا به ترك حرام یا مكروه، تعلق پیدا کند و در منعقد نشدن آن اگر به فعل حرام یا مكروه یا به ترك واجب یا مستحب متعلق شود، اشكالی نیست و اما مباحی که در نظر شرع، هر دو طرف آن مساوی می باشد، پس اگر فعل آن بر تركش به حسب منافع و اغراض عقلایی دنیایی، ترجیح داشته باشد یا بر عكس آن باشد، پس در انعقاد آن در صورتی که به طرف راجح (برتر) آن تعلق پیدا کند، و عدم انعقاد آن اگر به طرف مرجوح (ضعیف و مردود) آن متعلق شود اشكالی نیست. و اگر دو طرف آن به حسب دنیا هم مساوی باشد آیا در صورت تعلق آن به فعل یا ترك آن منعقد می شود؟ دو قول است که اشهر و احوط آنها اولی آنها می باشد بلکه خالی از قوت نیست.

### ۳۳. قسم در کدام مورد منعقد نمی شود؟

- الف) فعل واجب، متعلق قسم باشد.  
 ب) متعلق قسم فعل مستحب باشد.  
 ج) متعلق قسم، ترك حرام یا مكروه باشد.  
 د) متعلق قسم فعل حرام یا ترك واجب باشد.  
 گزینه د درست است.

### ۳۴. در سوگند به مباح:

- الف) اگر فعلش بر تركش ترجیح عقلایی داشته باشد قسم به طرف راجح نمی تواند منعقد شود.  
 ب) اگر تركش بر فعلش ترجیح عقلایی داشته باشد قسم به ترك نمی تواند منعقد شود.  
 ج) اگر قسم به طرف مرجوح تعلق گیرد و فعل آن راجح باشد، در عدم انعقاد آن اشكالی نیست.  
 د) قسم به مباح مطلقا واقع نمی شود.  
 گزینه ج درست است.

### ۳۵. ..... فی عدم انعقاد اليمين بترك المستحب.

- الف) لا اشكال  
 ب) یصح  
 ج) یقع  
 د) ینعقد.  
 گزینه الف درست است.

مسألة ۱۱: كما لا تنعقد اليمين على ما كان مرجوحا تنحل إن تعلقت براجح ثم صار مرجوحا و لو عاد إلى الرجحان لم تعد اليمين بعد انحلالها على الأقوى.

مسألة ۱۱- كما اینکه قسم بر آنچه که مرجوح است منعقد نمی‌شود، همچنین اگر به راجح تعلق پیدا کند سپس مرجوح شود، قسم منحل می‌شود و اگر به رجحان برگردد قسم بعد از انحلال آن بنا بر اقوی، عود نمی‌کند و بر نمی‌گردد.

۳۶..... اليمين على ما كان مرجوحاً

الف) یصح (ب) لاتنعقد (ج) تنعقد (د) لاشکال  
گزینه ب درست است.

۳۷..... المین إن تعلقت براجح ثم صار مرجوحاً

الف) تنعقد (ب) تعود (ج) تنحل (د) تصح  
گزینه ج درست است.

۳۸. اگر حالف به راجحی قسم بخورد و سپس مرجوح شود و دوباره به رجحان برگردد:

الف) یمین ابتدا منحل می‌شود و سپس دوباره منعقد می‌شود.

ب) یمین پس از مرجوح شدن منحل نمی‌شود.

ج) یمین سابق استصحاب می‌شود.

د) یمین منحل می‌شود و بنا بر قول قوی تر پس از انحلال یمین باز نمی‌گردد.

گزینه د درست است.

مسألة ۱۲: إنما تنعقد اليمين على المقذور دون غيره، و لو كان مقدورا ثم طرأ عليه العجز بعدها انحلت إذا كان عجزه في تمام الوقت المضروب للمحلوب عليه أو أبدا إذا كان الحلف مطلقا، و كذا الحال في العسر و الحرج الراجعين للتكليف.

مسألة ۱۲- قسم، فقط بر مقذور- نه غیر آن- منعقد می‌شود و اگر مقذور باشد سپس بعد از آن عجز بر آن پیدا شود، در صورتی که عجز او در تمام وقتی که برای محلوب علیه مشخص شده باشد. یا همیشه باشد در صورتی که قسمش مطلق است، منحل می‌شود و همچنین در عسر و حرج که رافع تکلیف می‌باشند.

۳۹. کدام گزینه درباره یمین صحیح است؟

الف) در متعلق یمین قدرت بر انجام آن شرط نیست.

ب) اگر متعلق یمین موجب عسر و حرج شود قسم منحل نمی‌شود.

ج) یمین بر آنچه مقذور است و غیر آن منعقد می‌شود.

د) اگر متعلق یمین مقذور حالف بود و بعد برای همیشه یا در مدت تعیین شده محلوب علیه عاجز شود، قسم منحل می‌شود.

گزینه د درست است.

۳۶. لو كَذَّبَ المقر له المقر بحسب الواقع فعلى المقر بينه و بين الله تعالى تفریغ ذمته من الدين و تخلیص نفسه من العین بالایصال الی المالک و إن كان بدسسه فی امواله. طبق این متن:

الف) اگر مقر له، مقر را تکذیب کند، بین او و الله، ذمه اش از دین فارغ است.  
 ب) اگر مقر له، مقر را تکذیب کند در واقع از دیدگاه الله ذمه اش از دین و عین فارغ می شود.  
 ج) در واقع ذمه مالک و مقر با رساندن مال بری می شود.  
 د) اگر مقر له، مقر را تکذیب کند مقر باید بر طبق واقعیت ذمه اش را از دین بری کند و خودش را از عین رها کند با رساندن عین به مالک هر چند با مخفی کردن آن در اموال مالک باشد.  
 گزینه د درست است.

مسألة ۱۴: لو أقر بشيء ثم عقبه بما يضاده و ينافيه يؤخذ بإقراره و يلغى ما ينافيه، فلو قال: «له على عشرة لا بل تسعة» يلزم بالعشرة، و لو قال: «له على كذا و هو من ثمن الخمر أو بسبب القمار» يلزم بالمال و لا يسمع منه ما عقبه، و كذا لو قال: «عندي وديعة و قد هلكت» فان إخباره بتلفها ينافي قوله: «عندي» الظاهر في وجودها عنده، نعم لو قال: «كانت له عندى وديعة و قد هلكت» فلا تنافي بينهما، و هو دعوى لا بد من فصلها على الموازين الشرعية.

مسألة ۱۴- اگر به چیزی اقرار کند سپس پشت سر آن ضد و منافی آن را بیاورد، اقرارش گرفته می شود و منافی آن لغو می باشد، پس اگر بگوید: «او بر من ده عدد فلان چیز را دارد. نه ده عدد ندارد بلکه نه عدد دارد» ملزم به ده می باشد. و اگر بگوید: «او بر من چنین دارد و آن از ثمن شراب یا به سبب قمار است» ملزم به مال می شود و آنچه را که پشت سر آن آورده مسموع نمی باشد و همچنین است اگر بگوید: «نزد من ودیعه ای است و هلاک شد»؛ زیرا اخبار او به هلاکت آن منافی قولش است که گفت «نزد من» است که این جمله ظاهر است در این که نزد او وجود دارد ولی اگر بگوید: «برای او نزد من ودیعه ای بود و هلاک شد» منافاتی بین آنها نمی باشد و آن ادعایی است که باید بر طبق موازین شرعی، فیصله شود.

۳۷. لو قال " له على عشرة لا بل تسعة " در این اقرار مقر:

الف) الزام به پرداخت ۹ می شود.  
 ب) الزام به پرداخت ۱۰ می شود.  
 ج) الزام به ۱۹ می شود.  
 د) اقرار باطل است.  
 گزینه ب درست است.

۳۸. " لو أقر بشيء ثم عقبه بما يضاده و ينافيه يؤخذ بإقراره و يلغى ما ينافيه " .

الف) اگر مقر به چیزی ضد اقرارش، اقرار کند، اقرارش تأیید می شود.  
 ب) اگر مقر، به ضد اقرارش، اقرار کند، ضدش ثابت و اقرارش تأیید نمی شود.  
 ج) اگر مقر، به ضد اقرارش، اقرار نکند، اقرارش پذیرفته نمی شود.  
 د) اگر به چیزی منافی اقرار، اقرار شود، اقرار ملغی می شود.  
 گزینه الف درست است.

### ۳۹. کدام گزینه مصداق منافی اقرار نیست؟

- (الف) " له علیّ کذا و هو من ثمن الخمر أو بسبب القمار، ملزم به پرداخت مال می شود.  
(ب) " عندی ودیعه و قد هلکت " اخبار به تلف منافی اقرار به ودیعه است و ظاهراً نزد اوست.  
(ج) " له علیّ عشر لابل تسعة " الزام به پرداخت ده می شود.  
(د) " کانت له عندی ودیعه و قد هلکت " طبق موازین شرعی فصل می شود.  
گزینه د درست است.

### ۴۰. اگر مقر بگوید: " عندی ودیعه و قد هلکت " کدام مورد صحیح است؟ (مشاوران ۹۸)

- (الف) یؤخذ بإقراره و بلغی ما ینافیه (ب) لاتؤخذ بإقراره و بلغی ما ینافیه  
(ج) تلقی الاقرار و يعمل بالاصل (د) بلغی الاصل و تدرک الاقرار  
گزینه الف درست است.

### ۴۱. کدام مورد در خصوص اقرار «امیر»، صحیح است؟ (مشاوران ۹۹)

- «قال الأمیره له علیّ مال و هو من ثمن الخمر».  
(الف) اقرار صحیح است اما مالی بر عهده امیر نیست چون ثمن محرم است.  
(ب) اقرار فقط نسبت به مال صحیح است.  
(ج) اقرار به هر دو مورد صحیح و نافذ است.  
(د) اقرار نسبت به هر دو مسموع نیست چون ثمن محرم است.  
گزینه ب درست است.

مسألة ۱۵: لیس الاستثناء من التعقیب بالمنافی، بل یرکون المقر به ما بقی بعد الاستثناء إن کان من المثبت و نفس المستثنی إن کان من المنفی، فلو قال: «هذه الدار التي بیدی لزید إلا القبة الفلانیة» کان إقرارا بما عداها و لو قال: «لیس له من هذه الدار إلا القبة الفلانیة» کان إقرارا بها، هذا إذا کان الاخبار متعلقا بحق الغیر علیه، و أما لو کان متعلقا بحقه علی الغیر کان الأمر بالعکس، فلو قال: «لی هذه الدار إلا القبة الفلانیة» کان إقرارا بالنسبة إلى نفی حقه عن القبة، فلو ادعی بعده استحقاق تمام الدار لم یسمع منه، و لو قال: «لیس لی من هذه الدار إلا القبة الفلانیة» کان إقرارا بعدم استحقاق ما عدا القبة.

مسألة ۱۵- استثناء، جزء آوردن چیز منافی بعد از اقرار نیست، اگر استثناء در جمله مثبت باشد، مورد اقرار چیزی است که بعد از استثناء باقی می ماند، و اقرار به خود مستثنی است اگر در جمله منفی باشد؛ پس اگر بگوید: «این خانه ای که دستم است مال زید است مگر فلان اتاق» اقرار به غیر از آن اتاق است و اگر بگوید: «او در این خانه چیزی ندارد مگر فلان اتاق» اقرار به اتاق می باشد و این در صورتی است که اخبار به حق دیگری که بر او تعلق دارد باشد و اما اگر متعلق به حق خودش بر دیگری باشد امر عکس آن است؛ پس اگر بگوید: «این خانه مال من است مگر فلان اتاق» اقرار است به اینکه حقی بر اتاق ندارد. پس اگر بعد از آن ادعا کند که تمام خانه را استحقاق دارد، مسموع نمی باشد. و اگر بگوید: «من چیزی از این خانه ندارم مگر فلان اتاق» اقرار است به اینکه غیر از اتاق را استحقاق ندارد.



۴۲. درباره استثنایی که پس از اقرار می آید کدام گزینه صحیح است؟

الف) اگر کسی اقرار کند و سپس موارد استثنایی بیاورد، اقرار به منافی است.

ب) اقرار همراه با چند مورد استثنایی، نافذ نیست.

ج) اقرار همراه با استثناء پذیرفته است.

د) اقرار همراه استثناء اقرار به ضد است.

گزینه ج درست است.

۴۳. لو قال " هذه الدار التي بيدي لزيد إلا القبه الفلانيه " :

الف) اقرار باطل است.

ب) اقرار به اطلاق برای زید است.

ج) اقرار به غیر اطلاق برای زید است.

د) اقرار به نفی مستثنا برای زید است.

گزینه ج درست است.

۴۴. لو قال " ليس له من هذه الدار إلا القبه الفلانيه " کدام گزینه صحیح نیست؟

الف) اقرار به اطلاق است.

ب) اقرار به مستثنا است.

ج) اقرار منفی و به مستثنی است.

د) اقرار منافی است.

گزینه د درست است.

۴۵. لو قال : " لی هذه الدار إلا القبه الفلانيه " کدام گزینه طبق این جمله صحیح است؟

الف) اقرار به حقیق بر غیر است و اقرار به نفی حقیق از اطلاق است.

ب) اقرار به حق غیر بر عهده او است و اقرار به کل ملک است.

ج) اگر پس از این اقرار ادعای مالکیت بر کل مال نماید، مسموع است.

د) اقرار به خانه برای غیر است مگر اطلاق که مال خودش است.

گزینه الف درست است.

۴۶. لو قال : " ليس لي من هذه الدار إلا القبه الفلانيه " کدام گزینه صحیح است؟

الف) اقرار باطل است.

ب) اقرار بعدم استحقاق ماعدا القبه

ج) اقرار باستحقاق کل

د) اقرار بعدم استحقاق جزء

گزینه ب درست است.

مسألة ۱۶: لو أقر بعين لشخص ثم أقر بها لشخص آخر كما إذا قال: «هذه الدار لزيد» ثم قال: «لعمرو»

حکم بكونها للأول و أعطيت له، و أقرم للثاني بقيمتها.

مسألة ۱۶- اگر عینی را برای شخصی اقرار کند سپس آن را برای شخص دیگری اقرار نماید ، كما اینکه اگر

بگوید: «این خانه مال زید است». سپس بگوید: «مال عمرو است» حکم می شود که مال اولی است و به زید داده

می شود و قیمت آن را به دومی می دهد.

#### ۴۷. إذ قال " هذه الدار لزيد ثم قال لعمر و" در این صورت:

- الف) خانه به عمرو داده می شود. (ب) خانه به زید داده می شود و ادامه اقرار، لغو است.  
ج) اقرار غیر نافذ است. (د) خانه به زید داده می شود و مقر باید قیمت را به عمرو بدهد.  
گزینه د درست است.

#### ۴۸. لو أقرَّ بعين لشخصٍ ثم أقرَّ بها لشخص آخر:

- الف) بطل الإقرار (ب) حکم بكونها للاول و أقرم للثاني  
ج) حکم بكونها للثاني (د) اقرار منافی و غیر نافذ  
گزینه ب درست است.

#### ۴۹. ما هو الحكم في القضية التي أقر المقر فيها بعين لشخص ثم أقر بها لشخص آخر؟ (مشاوران ۱۴۰۰)

- الف) أقرم للأول بقيمتها و حکم بكونها للثاني و أعطيت له  
ب) حکم بالتنصيف بينهما  
ج) حکم بكونها للأول و أعطيت له قيمتها و أعطيت للثاني عينها  
د) حکم بكونها للأول و أعطيت له و أقرم للثاني بقيمتها  
گزینه د درست است. ترجمه پرسش: چه چیزی حکم است در قضیه ای که اقرار کرده مقر در آن به چیزی برای شخصی و سپس اقرار کرده به همان چیز برای شخصی دیگر؟ گزینه ۱: غرامت می دهد به اولی قیمت را و حکم می شود به بودنش برای دومی و داده می شود به او گزینه ۲: حکم می شود به نصف شدن بین هر دو نفر گزینه ۳: حکم می شود به بودنش برای اولی و به او قیمتش را می دهند و عین مال را به دومی می دهند. گزینه ۴: حکم می شود به بودن آن چیز برای اولی و داده می شود به او و غرامت می دهد به دومی قیمت آن را.

مسألة ۱۷: من الأقارب النافذة الإقرار بالنسب كالبنوة والأخوة ونحوهما والمراد بنفوذ إزام المقر وأخذة بإقراره بالنسبة إلى ما عليه من وجوب إنفاق و حرمة نكاح أو مشاركته معه في إرث أو وقف و نحو ذلك و أما ثبوت النسب بينهما بحيث يترتب جميع آثاره ففيه تفصيل، و هو أنه إن كان الإقرار بالولد و كان صغيرا غير بالغ يثبت به ذلك إن لم يكذب به الحس و العادة - كالإقرار ببنوة من يقاربه في السن بما لم يجر العادة بتولده من مثله - و لا الشرع - كإقراره ببنوة من كان ملتحقا بغيره من جهة الفراه و نحوه - و لم ينازعه فيه منازع فينفذ إقراره، و يترتب عليه جميع آثاره، و يتعدى إلى أنسابهما، فيثبت به كون ولد المقر به حفيدا للمقر، و ولد المقر أبا للمقر به، و أبيه جده، و يقع التوارث بينهما، و كذا بين أنسابهما بعضهم مع بعض، و كذا الحال لو كان كبيرا و صدق المقر مع الشروط المزبورة، و إن كان الإقرار بغير الولد و إن كان ولد و ولد فان كان المقر به كبيرا و صدقه أو صغيرا و صدقه بعد بلوغه مع إمكان صدقه عقلا و شرعا يتوارثان إن لم يكن لهما وارث معلوم محقق، و لا يتعدى التوارث إلى غيرهما من أنسابهما حتى أولادهما، و مع عدم التصادق أو وجود وارث محقق غير مصدق له لا يثبت بينهما النسب الموجب للتوارث إلا بالبينة.

◆ القول فی الشهاده علی الشهاده:

۴۸- تقبل شهاده علی الشهاده فی .....

الف) حقوق الناس (ب) حقوق الله (ج) كل الحقوق (د) حقوق مالی و غیر مالی  
گزینه الف درست است.

۵۰- شهادت بر شهادت در کدام مورد قبول نمی شود؟

الف) قصاص، طلاق (ب) نسب، اموال (ج) عیوب باطنی زنان (د) حدود، تعزیرات  
گزینه د درست است.

۵۱- لابد فی الحدود من شهاده.....

الف) الفرع (ب) تبرعی (ج) الاصل (د) الاصل فی حق الله محض  
گزینه ج درست است.

۵۲- در شهادت بر شهادت در سرقت و زنا.

الف) حد ثابت می شود. (ب) آثار حق الناس ثابت می شود.  
ج) حد و آثار ثابت نمی شود. (د) حد اجرا می شود.  
گزینه ب درست است.

۵۳- ..... شهاده الفرع فی سائر حقوق الله غیر الحد، كالزکاه و الخمس و أوقاف المساجد.

الف) ترد (ب) تقبل (ج) تبطل (د) تسمع و لاتنفذ  
گزینه ب درست است.

۵۴- کدام یک درباره شهادت بر شهادت صحیح نیست؟

الف) شهادت فرع فرع قبول است. (ب) شهادت ۲ فرع بر یک اصل قبول است.  
ج) شهادت فرعی زنان قبول نیست. (د) شاهد اصلی، شهادت فرع هم بدهد.  
گزینه الف درست است.

۵۵- کدام گزینه صحیح است؟

الف) الاقوی قبول شهاده النسا علی الشهاده  
ب) الاقوی عدم قبول شهاده الفرع الا لعذر  
ج) لو شهد الفرع فأنکر شاهد الاصل، يلتف الی الانکار  
د) لایعتبر فی شهاده علی الشهاده ما یعتبر فی شهاده الاصل  
گزینه ب درست است.

القول فی اللواحق مسألة ۱: یشرط فی قبول شهاده الشاهدين تواردهما علی الشیء الواحد، فان اتفقا حکم بهما، و المیزان اتحاد المعنی لا اللفظ، فان شهد أحدهما بأنه غضب و الآخر بأنه انتزع منه قهرا، أو قال أحدهما: باع و الآخر ملکه بعوض تقبل، و لو اختلفا فی المعنی لم تقبل فان شهد أحدهما بالبيع و الآخر بإقراره بالبيع و کذا لو شهد أحدهما بأنه غضبه من زید و الآخر بأن هذا ملک زید لم تردا علی معنی واحد، لأن الغصب منه أعم من کونه ملکاً له.

ملحقات مسأله ۱- در قبول شهادت دو شاهد وارد شدن آنها بر یک چیز شرط است؛ پس اگر هر دو اتفاق نمایند به شهادت آنها حکم می‌شود، و معیار اتحاد در معنی است، نه لفظ. پس اگر یکی از آنها شهادت دهد به اینکه: این غصب است و دیگری شهادت بدهد به اینکه: آن را به زور از او گرفت، یا یکی از آنها بگوید: فروخت و دیگری بگوید: در مقابل عوض، مالک آن شد، قبول می‌شود. و اگر در معنی اختلاف کنند قبول نیست؛ پس اگر یکی از آنها به بیع و دیگری به اقرار او به بیع شهادت بدهد و همچنین اگر یکی از آنها شهادت بدهد به اینکه: از زید غصب نموده و دیگری شهادت بدهد به اینکه: این ملک زید است، بر یک معنی وارد نشده‌اند؛ زیرا غصب از زید اعم است از اینکه آن ملک او باشد.

**مسأله ۲: لو شهد أحدهما بشيء و شهد الآخر بغيره فان تكاذبا سقطت الشهادتان، فلا مجال لضم يمين المدعى، و إن لم يتكاذبا فان حلف مع كل واحد يثبت المدعى، و قيل يصح الحلف مع أحدهما في صورة التكاذب أيضا، و الأشبه ما ذكرناه.**

مسأله ۲- اگر یکی از آنها به چیزی شهادت بدهد و دیگری به غیر آن شهادت دهد، پس اگر همدیگر را تکذیب نمودند هر دو شهادت، ساقط می‌شود؛ بنابراین، جهت ضمیمه نمودن قسم مدعی، مجال نیست. و اگر همدیگر را تکذیب نکردند، اگر با هر یک، قسم بخورد مدعی ثابت می‌شود. و بعضی گفته‌اند که: قسم با یکی از آنها در صورتی که همدیگر را تکذیب هم نمودند صحیح است. ولی اشبه آن است که ما ذکر کردیم.

**مسأله ۳: لو شهد أحدهما بأنه سرق نصابا غدوة و الآخر بأنه سرق نصابا عشية لم يقطع و لم يحكم يرد المال، و كذا لو قال الآخر سرق هذا النصاب بعينه عشية.**

مسأله ۳- اگر یکی از آنها شهادت بدهد که او در صبح به حدّ نصاب دزدی کرد و دیگری شهادت دهد که در شب به حدّ نصاب دزدی کرد، دستش قطع نمی‌شود و به ردّ مال محکوم نمی‌شود. و همچنین است اگر دیگری بگوید: همین نصاب را بعینه شب دزدید.

مسألة ۴: لو اتفق الشاهدان فی فعل و اختلفا فی زمانه أو مكانه أو وصفه بما یوجب تغایر الفعلین لم تكمل شهادتهما، كما لو قال أحدهما: سرق ثوبا فی السوق و الآخر سرق ثوبا فی البیت، أو قال أحدهما: سرق دینارا عراقیا و قال الآخر: سرق دینارا كویتیا، أو قال أحدهما: سرق دینارا غدوةً و الآخر عشيةً، فإنه لم یقطع و لم یثبت الغرم إلا إذا حلف المدعی مع كل واحد فإنه یغرم الجميع، فلو تعارض شهادتهما تسقط، و لا یثبت بهما شیء و لو مع الحلف، و كذا لو تعارضت البیتتان سقطتا علی الأشبه، كما لو شهدت إحداهما بأنه سرق هذا الثوب أول زوال يوم الجمعة فی النجف و شهدت الأخرى بأنه سرق هذا الثوب بعینه أول زوال هذا الیوم بعینه فی بغداد، و لا یثبت بشیء منها القطع و لا الغرم.

مسألة ۴- اگر هر دو شاهد در کاری متفق باشند ولی در زمان یا مکان یا وصف آن به آنچه که موجب تغایر دو فعل باشد اختلاف کنند، شهادت آنها کامل نیست؛ کما اینکه اگر یکی از آنها بگوید: لباس را در بازار دزدید و دیگری بگوید لباس را در خانه دزدید. یا یکی از آنها بگوید یک دینار عراقی دزدید و دیگر بگوید یک دینار کویتی دزدید. یا یکی از آنها بگوید صبح یک دینار دزدید و دیگری بگوید شب پس در صورت اختلاف، دست او قطع نمی‌شود و غرامت و رد مال ثابت نمی‌گردد؛ مگر اینکه مدعی با هر یک از آنها قسم بخورد پس باید همه را غرامت بدهد. و اگر شهادت آنها تعارض نمایند، ساقط می‌شوند و چیزی به آنها ثابت نمی‌شود و لو اینکه با قسم باشد. و همچنین است اگر دو بینه تعارض کنند، بنابر اشبه، ساقط می‌شوند: کما اینکه اگر یکی از آنها شهادت بدهد به اینکه او این لباس را اول ظهر روز جمعه در نجف دزدیده است و دیگری شهادت بدهد که عین همین لباس را اول همین روز در بغداد دزدیده است، چیزی از قطع دست و غرامت به وسیله آنها ثابت نمی‌شود.

مسأله ۴: لو أمكن أخذ ماله بمشقة فالظاهر جواز التقاص، و لو أمكن ذلك مع محذور كالدخول في داره بلا إذنه أو كسر قفله و نحو ذلك ففي جواز المقاصة إشكال، هذا إذا جاز ارتكاب المحذور و أخذ ماله و لو أضر ذلك بالغاصب، و أما مع عدم جوازه كما لو كان المطلوب منه غير غاصب و أنكر المال بعذر فالظاهر جواز التقاص من ماله إن قلنا بجواز المقاصة في صورة الإنكار لعذر.

مسأله ۴- اگر گرفتن مالش با مشقت ممکن باشد ظاهراً تقاص جایز است؛ اما اگر با محذوری مانند دخول در خانه مدیون، بدون اذن او یا شکستن قفل و مانند اینها ممکن باشد در جواز تقاص اشکال است. (اگر مدیون، غاصب باشد) اگر ارتکاب محذور و گرفتن مال را جایز بدانیم، هر چند به غاصب ضرر برساند. و اما با جایز نبودن ارتکاب محذور، مانند جایی که مدیون، غیر غاصب باشد و مال را به خاطر عذری انکار نماید، ظاهراً تقاص از مال او جایز است، البته در صورتی که ما بگوییم که تقاص در صورت انکار آن به جهت عذر جایز می‌باشد.

#### ۱۷۵- در کدام یک از صورتهای زیر تقاص جایز است؟

- الف) در صورتی که گرفتن مال با شکستن قفل خانه مدیون ممکن باشد.  
 ب) در صورتی که گرفتن مال از غاصب باشد بدون اشکال نمی‌توان با ارتکاب محذور، مال را گرفت.  
 ج) در صورتی که گرفتن مال با مشقت و سختی ممکن باشد.  
 د) در هر صورتی با مشقت یا محذور بتوان مال را از هر مدیونی حتی مدیونی که دین را به خاطر عذر انکار می‌کند.  
 گزینه ج درست است.

مسأله ۵: لو كان الحق دينا و كان المديون جاحداً أو مُماطِلاً جازت المقاصة من ماله و إن أمكن الأخذ منه بالرجوع إلى الحاكم.

مسأله ۵- اگر حق (مورد دعوی) دین باشد و شخص مدیون منکر یا مماطل (تأخیرکننده) باشد، تقاص از مال او جایز است، اگر چه گرفتن مالش از مدیون از راه رجوع به حاکم، ممکن باشد.

۱۷۶- «لو كان الحق دينا و كان المديون جاحداً أو مُماطِلاً جازت المقاصة من ماله و إن أمكن الأخذ منه بالرجوع إلى الحاكم.» کدام گزینه درباره این جمله درست است؟

- الف) اگر مدیون طلب را انکار نماید، تقاص جایز است هر چند بتوان با مراجعه به حاکم مال را گرفت.  
 ب) اگر مدیون طلب را انکار نماید، تقاص جایز نیست وقتی بتوان با مراجعه به حاکم مال را گرفت.  
 ج) اگر مدیون در پرداخت طلب تأخیر کند، تقاص جایز نیست.  
 د) اگر بتوان با مراجعه به دادگاه مال را گرفت، تقاص جایز نیست.  
 گزینه الف درست است.

مسألة ٦: لو توقف أخذ حقه على التصرف في الأزيد جاز و الزائد يرد إلى المقتص منه، و لو تلف الزائد في يده من غير إفراط و تفريط و لا تأخير في رده لم يضمن.

مسألة ٦- اگر گرفتن حق شخص، به تصرف در زیادتر از آن، متوقف باشد (تقاص) جایز است و مقدار زیادی باید به صاحبش (مدیون) برگردد و چنانچه مقدار زائد در دست تقاص کننده (دائن) بدون افراط و تفريط و بدون تأخیر در برگرداندن تلف شود، ضامن نیست.

مسألة ٧: لو توقف أخذ حقه على بيع مال المقتص منه جاز بيعه و صح و يجب رد الزائد من حقه، و أما لو لم يتوقف على البيع بأن كان قيمة المال بمقدار حقه فلا إشكال في جواز أخذه مقاصاً و أما في جواز بيعه و أخذ قيمته مقاصاً أو جواز بيعه و اشتراء شيء من جنس ماله ثم أخذه مقاصاً إشكال و الأشبه عدم الجواز.

مسألة ٧- اگر گرفتن حقتش متوقف و وابسته به فروش مال کسی باشد که مورد تقاص واقع می شود فروش آن جایز و صحیح است و برگرداندن زیاد بر حقتش، واجب می باشد. و اما اگر متوقف بر فروش نباشد، به اینکه قیمت مال به مقدار حقتش باشد اشکالی در جواز گرفتن آن به عنوان تقاص، نیست. و اما در جواز فروش و گرفتن قیمت آن به عنوان تقاص یا جواز فروش آن و خریدن چیزی از جنس مالش سپس گرفتن آن به عنوان تقاص، اشکال است و اشبه عدم جواز است.  
مسئله ٦ و ٧ تقاص:

#### ١٧٧- کدام گزینه درباره تقاص درست است؟

الف) اگر مورد تقاص زیادتر از حق باشد، و مقدار زیادتر نزد تقاص کننده تلف شود، حتی بدون تعدی و تفريط ضامن است.

ب) اگر گرفتن حق شخصی منوط به فروش مال مدیون باشد، بیع صحیح نیست.

ج) اگر گرفتن شخص منوط به بیع باشد و قیمت مال مدیون بیش از حق باشد، رد زاید آن واجب نیست.

د) اگر قیمت مال مورد تقاص با حق طلبکار یکسان باشد، گرفتن آن مال به عنوان تقاص جایز است.

گزینه د درست است.

مسأله ۸: لا إشكال في أن ما إذا كان حقه ديناً على عهده المماطل فاقترض منه بمقداره برأت ذمته سيمًا إذا كان المأخوذ مثل ما على عهده، كما إذا كان عليه مقدار من الحنطة فأخذ بمقدارها تقاصاً، وكذا في ضمان القيميات إذا اقتضت القيمة بمقدارها، وأما إذا كان عيناً فان كانت مثليةً واقتضت مثلها فلا يبعد حصول المعاوضة قهراً على تأمل، وأما إذا كانت من القيميات كغرس مثلاً واقتضت بمقدار قيمتها فهل كان الحكم كما ذكر من المعاوضة القهرية أو كان الاقتصاص بمنزلة بدل الحيلولة، فإذا تمكن من العين جاز أخذها بل وجب، ويجب عليه رد ما أخذ، وكذا يجب على الغاصب ردها بعد الاقتصاص وأخذ ماله؟ فيه إشكال و تردد و إن لا يبعد جريان حكم بدل الحيلولة فيه.

مسأله ۸- در جایی که حق شخصی بر عهده مُماطلِ دین باشد، آنگاه به مقدار حَقش از او تقاص نماید، بدون اشکال ذمه‌اش بری می‌شود، به ویژه اگر چیز مأخوذ مثل همان باشد که بر عهده مَماطل است. کما اینکه مقداری گندم بر عهده او باشد و به مقدار آن به عنوان تقاص گرفته باشد و همچنین است در ضمان قیمی‌ها اگر به مقدار قیمت آن تقاص کند.

اما اگر عین باشد پس اگر مثلی باشد و مثل آن را تقاص کند بعید نیست که معاوضه به طور قهری حاصل شود با تأملی که در آن است. و اما اگر از قیمی‌ها باشد- مانند مثلاً اسب- و به مقدار قیمت آن تقاص کند آیا حکم این مثل آن است که ذکر شد یعنی حصول معاوضه قهری یا تقاص نمودن به منزله بدل حیلولة است؟ پس اگر بتواند عین مالش را بگیرد، گرفتن آن جایز بلکه واجب است و آنچه را که (به عنوان تقاص گرفته یعنی قیمت مالش را) واجب است به غاصب برگرداند؟ و همچنین بر غاصب واجب است که بعد از تقاص عین مال (صاحب حق) را برگرداند و مالش را بگیرد؟ در آن اشکال و تردد است اگر چه بعید نیست که حکم بدل حیلولة در آن جاری باشد.

#### ۱۷۸- کدام گزینه درباره برائت ذمه مقتض منہ درست است؟

- (الف) اگر صاحب حق به اندازه حَقش تقاص کند، ذمه اش بری نمی شود.  
 (ب) اگر حق، مثلی باشد و مثل آن به عنوان تقاص گرفته شود، ذمه شخص بری نمی شود.  
 (ج) اگر حق، عین مثلی باشد و مثل آن تقاص شود، معاوضه قهری نیست.  
 (د) اگر حق، عین قیمی باشد و موجود باشد، تقاص به منزله بدل حیلولة است.  
 گزینه د درست است.

#### مسأله ۹: الأقوی جواز المقاصه من المال الذي جعل عنده وديعه على كراهية والأحوط عدمه.

مسأله ۹- بنا بر اقوی تقاص از مالی که به عنوان ودیعه نزد صاحب حق گذاشته با کراهت جایز است؛ ولی احوط عدم آن است.

#### ۱۷۹- تقاص نمودن از مال مورد ودیعه چه حکمی دارد؟

- (الف) حرام است. (ب) مباح است. (ج) مکروه است. (د) مستحب است.  
 گزینه ج درست است.



مسألة ۱۰: جواز المقاصه فی صورۀ عدم علمه بالحق مشکل، فلو كان عليه دين و احتمال أداءه يشکل المقاصه، فالأحوط رفعه إلى الحاكم كما أنه مع جهل المديون مشکل و لو علم الدائن، بل ممنوع كما مرّ، فلا بد من الرفع إلى الحاكم.

مسألة ۱۰- جواز تقاص در صورتی که علم به حق ندارد، مشکل است؛ پس اگر بر عهده شخصی دینی بوده و احتمال ادای آن داده شود، تقاص اشکال دارد. بنابراین، احوط آن است که مرافعه را نزد حاکم ببرد، كما اینکه با جهل مديون، مشکل است و لو اینکه طلبکار آن را بداند. بلکه ممنوع است، قبلا بیان شد؛ پس باید مرافعه را نزد حاکم ببرد.

۱۸۰- در کدام گزینه تقاص بدون اشکال جایز است؟

- (الف) علم مديون و دائن به وجود حق  
(ب) عدم علم دائن و علم مديون  
(ج) عدم علم مديون و علم دائن  
(د) عدم علم دائن و مديون
- گزینه الف درست است.

مسألة ۱۱: لا يجوز التقاص من المال المشترك بين المديون و غيره إلا بإذن شريكه، لكن لو أخذ وقع التقاص و إن أتم، فإذا اقتص من المال المشاع صار شريكا لذلك الشريك إن كان المال بقدر حقه أو أنقص منه، و إلا صار شريكا مع المديون و شريكه، فهل يجوز له أخذ حقه و إقراره بغير إذن المديون؟ الظاهر جوازه مع رضا الشريك.

مسألة ۱۱- تقاص از مالی که بین مديون و غیر او مشترک است، جایز نیست مگر اینکه به اذن شریک او باشد، لیکن اگر بدون اذن گرفت، تقاص واقع شده است، اگر چه گناه نموده است. پس اگر از مال مشاع قاص نمود شریک با آن شریک می شود در صورتی که آن مال به مقدار حقتش یا کمتر از آن باشد وگرنه با مديون و آن شریک، شریک می شود. پس آیا گرفتن حقتش برای او و جدا نمودن آن بدون اذن مديون جایز است؟ ظاهراً با رضایت شریک، جایز است.

۱۸۱- «لا يجوز التقاص من المال المشترك بين المديون و غيره إلا بإذن شريكه، لكن لو أخذ وقع التقاص و إن أتم،» کدام گزینه درست است؟

- (الف) تقاص از مالی که بین مديون و دیگری، مشترک است صحیح است اما اگر تقاص کند معصوم است.  
(ب) تقاص نمودن از مالی که میان مديون و دیگری مشترک است، جایز نیست مگر با اذن شریک اما اگر بگیرد، تقاص صورت گرفته، هر چند گناه کرده.  
(ج) تقاص نمودن از مالی که میان مديون و دیگری مشترک است، جایز نیست حتی با اذن شریک اما اگر بگیرد، تقاص صورت گرفته، هر چند گناه کرده.  
(د) تقاص نمودن از مالی که میان مديون و دیگری مشترک است، جایز نیست مگر با اذن شریک اما اگر بگیرد، تقاص صورت نگرفته و گناه کرده.  
گزینه ب درست است.

مسأله ۱۲: لو كان له حق و منعه الحياء أو الخوف أو غيرهما من المطالبة فلا يجوز له التقاص و كذا لو شك في أن الغريم جاحِد أو مماطل لا يجوز التقاص.

مسأله ۱۲- اگر شخصی دارای حقی باشد اما حیا یا ترس یا غیر آنها از مطالبه حقیش جلوگیری کند تقاص جایز نیست و همچنین اگر شک کند که بدهکار منکر یا مماطل است، (یا نه) تقاص جایز نیست.

۱۸۲- «لو كان له حق و منعه الحياء أو الخوف أو غيرهما من المطالبة ..... له التقاص و كذا لو شك في أن الغريم جاحِد أو مماطل ..... التقاص.»

الف) یجوز - یجوز (ب) یجوز-لایجوز (ج) لایجوز- یجوز (د) لایجوز-لایجوز  
گزینه د درست است.

مسأله ۱۳: لا يجوز التقاص من مال تعلق به حق الغير كحق الرهانة و حق الغرماء في مال المحجور عليه و في مال الميت الذي لا تفي تركته بديونه.

مسأله ۱۳- تقاص کردن از مالی که حق دیگری به آن تعلق گرفته است مانند حق رهن و حق طلبکارها در مال محجور علیه (ممنوع از تصرف مالی) و در مال میتی که ترکه‌اش برای ادای دیونش کافی نیست، جایز نیست.

مسأله ۱۴: لا يجوز لغير ذي الحق التقاص إلا إذا كان وليا أو وكيلًا عن ذي الحق، فلأب التقاص لولده الصغير أو المجنون أو السفیه في مورد له الولاية، و للحاكم أيضا ذلك في مورد ولايته.

مسأله ۱۴- تقاص برای غیر صاحب حق، جایز نیست، مگر اینکه ولی یا وکیل از طرف صاحب حق باشد. پس پدر حق دارد برای فرزند کوچک یا دیوانه یا سفیهش در موردی که دارای ولایت است، تقاص نماید و حاکم هم در مورد ولایتش همین حق را دارد.

مسأله ۱۵: إذا كان للغريم الجاحِد أو المماطل عليه دين جاز احتسابه عوضا عما عليه مقاصة إذا كان بقدره أو أقل، و إلا فبقدره و تبرأ ذمته بمقداره.

مسأله ۱۵- اگر بدهکار منکر یا مماطل بر او دینی داشته باشد جایز است که به عنوان تقاص، آن را عوض آنچه که بر او است- در صورتی که به اندازه آن یا کمتر باشد- حساب نماید وگرنه به اندازه آن می‌تواند، و به مقدار آن ذمه‌اش تبرئه می‌شود.

مسئله ۱۳ و ۱۴ و ۱۵

۱۸۳- تقاص در کدام مورد جایز است؟

الف) تقاص از مالی که مورد رهن قرار گرفته و از مال میتی که ترکه‌اش برای ادای دیونش کفایت نمی‌کند.

ب) تقاص توسط غیر صاحب حق و ولی و وکیل

ج) تقاص از مالی که مدیون مماطل یا منکر به عنوان دین نزد صاحب حق دارد و با دین او مساوی یا کمتر است.

د) تقاص از مالی که متعلق حق طلبکارانی است که حکم به حجر مدیون داده شده است.

گزینه ج درست است.